

رستم، سرباز مهر

محسن نظری فارسانی*

چکیده

مجموعه روایت‌هایی که در حماسه ملی ایران، شاهنامه، بیان شده‌اند به سه دوره عمده اساطیری، حماسی و تاریخی تقسیم شده‌اند. رستم بزرگ‌ترین پهلوان دوره حماسی شاهنامه است. کار برجسته او حمایت و پاسداری از شهریاری ایران است. گرچه درباره ابعاد مختلف این شخصیت ژرف و پهلوان محبوب ایرانیان پژوهش‌های ارزشمند پرشماری انجام شده است، هنوز ابهامات و پرسش‌هایی در خصوص برخی ویژگی‌های شخصیتی رستم، معنی نام او، برخی از صفات او، و همچنین بعضی از ابزارهایش وجود دارد. در مقاله حاضر به شخصیت و برخی اعمال رستم از دید زبانی و اسطوره‌ای و حماسی می‌نگریم، و با توجه به این که رستم سکایی است، و در شاهنامه به این نکته تصریح شده است، نام این پهلوان و صفت «تاج‌بخش» و تن‌پوش موسوم به «بیر بیان» او را بر اساس گنجینه واژگانی زبان سکایی بررسی می‌کنیم. همچنین نشان می‌دهیم که رستم نه با ایندوره و اپام نپات، بلکه پیوند نزدیکی با ایزد میثره دارد.

کلیدواژه‌ها: رستم، مهرپرستی، زبان سکایی، تاج‌بخش، بیر بیان، سکیران.

۱. مقدمه

شاهنامه، شاه‌نامه‌ها، از نظر لفظ و معنی از ارجمندترین و غنی‌ترین آثار حماسی جهان به شمار می‌رود؛ و اگر به تعصب متهم نشوم، ارجمندترین و غنی‌ترین آنهاست. شاهنامه خود جهانی بزرگ است، و جهان پهلوان بزرگ این جهان بزرگ: رستم. رستم، کسی که ذکر

* دکترای فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، om.db01@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۵

هنرمندانه فردوسی از دلآوری‌هایش در برابر دیوها و دشمنان خواننده را از پس هزار سال به وجد می‌آورد، نلغزیدنش در برابر پری زیار و تحسین مخاطب را برمی‌انگیزاند، نیایش‌هایش به درگاه خداوند و طلب یاری از او از جمله عواملی است که اجازه نمی‌دهد هیچ مخاطبی او را صرفاً یک زورمند خودپرست بداند، نیرنگ‌هایش در تنگناها ذهن مخاطب را درگیر می‌کند، و گاه پهلوان کاری می‌کند که دل نازک از او به خشم می‌آید.

برخی ایران‌شناسان رستم را با گندفر تطبیق داده بودند، و برخی دیگر با گرشاسب؛ دکتر بهمن سرکاراتی در مقاله معروف «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای» با ارائه دلایل مستدل علمی این دو نظر را رد کرد (سرکاراتی، ۱۳۵۵). دکتر بدرالزمان قریب روایت سغدی داستان رستم را به فارسی ترجمه کرده، و مطالب مفیدی درباره رستم ذکر کرده است (قریب، ۱۳۷۷). دکتر محمود امیدسالار (۱۳۶۲) و دکتر جلال خالقی مطلق (۱۳۶۶-۱۳۶۷) و دکتر سجاد آیدنلو (۱۳۷۸) درباره برب بیان مطالبی گردآوری کرده‌اند. این مقالات و چندین مقاله و کتاب دیگر در نوشتن این مطلب استفاده شده است.

در این مجال می‌خواهیم از دریچه گنجینه واژگانی زبان سکایی میانه به نام و صفت «تاج‌بخش» و تن‌پوش اسرارآمیز موسوم به «ببر بیان» این پرآوازه‌ترین و محبوب‌ترین پهلوان حماسی ایران بنگریم، و پیشنهادهایی نو درباره این موارد ارائه دهیم. همچنین به این موضوع می‌پردازیم که آیا رستم، چنانکه گفته‌اند، همان ایندرا و دایی است، یا با اپام نپات مربوط است، یا اشتراکاتی با ایزد یا ایزدان دیگر دارد. این پژوهش کتابخانه‌ای با استفاده از پژوهش‌های پیشین در این رابطه انجام شده است.

خوشبختانه به همت و دانش دانشمندان شاهنامه‌پژوه ایرانی، شاهنامه‌پژوهی به‌ویژه در نیم‌سده گذشته رشد چشمگیری داشته، و شاید بهتر باشد بگوییم شاهد یک جهش خجسته در این زمینه بوده‌ایم. شناخت علمی و دقیق زبان‌های ایرانی باستان و میانه، که عمدتاً به همت دانشمندان غربی انجام شده، از جمله عوامل اصلی این جهش است. یکی از برکات این شناخت علمی از زبان‌های ایرانی را در روشن شدن بسیاری از زوایای تاریک زبانی و اساطیری حماسه ملی ایران می‌بینیم.

۲. رستم، تاج‌بخش، ببر بیان

برای به دست آوردن شناختی کلی و مفید درباره رستم، جز مطالب دکتر احسان یارشاطر (۱۳۸۹: ۳-۱/۵۶۳-۵۶۷)، یکی از بهترین مرجع‌ها مدخل «رستم» نوشته دکتر جلال خالقی

مطلق در جلد سوم دانشنامه زبان و ادب فارسی است (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳/ ذیل «رستم»). مدخلی به همین نام به قلم دکتر آرش اکبری مفاخر در جلد چهارم دانشنامه فرهنگ مردم ایران هم منتشر شده است (اکبری مفاخر، ۱۳۹۵: ۴/ ذیل «رستم»). درباره قرائت و اشتقاق لفظ «رستم» گفته‌اند که نام این پهلوان در فارسی میانه زردشتی (در متن‌های یادگار زیریران، بندهش، شهرستان‌های ایرانشهر، درخت آسوریک، پیمان کدخدایی، آفرین بزرگان) به صورت Rōtastahm / Rodastahm آمده است. «رُستَم، روستَم، رُستَهَم» گونه‌های به‌کاررفته در متون مختلف به زبان فارسی است. دو گونه اخیر صورت‌های کهن‌تر این نام نیستند، بلکه به ضرورت وزن و قافیه پدید آمده‌اند. یوستی و همچنین مارکوارت اشتقاق -raoda-staxma* به معنی «سخت‌بالنده، دارای رویش نیرومند» را برای این واژه پیش نهاده‌اند. سرکاراتی آن را از -rautas-taxman* به معنی «تازش رود» دانسته، و دیویدسون از -raotas-taxma* به معنی «دارای نیروی جریان آب» (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳/ ذیل «رستم»؛ اکبری مفاخر، ۱۳۹۵: ۴/ ذیل «رستم»).

نیکلاس و اورسالا سیمزویلیامز اطلاعات بیشتری ارائه داده‌اند: شاپور شهبازی قویاً از نظر بیوار مبنی بر اصل اشکانی داشتن داستان‌های رستم دفاع کرد، و دیویدسون و شروو شخصیت و داستان‌های رستم را ادامه سنت‌های هندوایرانی و حتی هندواروپایی دانسته‌اند (Sims-Williams, 2015: 249). سیمزویلیامز نظرات پیشین و نکات مهم درباره ریشه‌شناسی نام «رستم» را نیز گردآوری کرده است (Ibid: 250-252): این نام در سندی یونانی مربوط به حدود ۲۵۰ میلادی، مکشوف در حوالی دورا اوروپوس، به شکل Rōstamos ذکر شده است، و شکل ارمنی آن، Arostrom، در تاریخ منسوب به فوستوس بیزانسی، که احتمالاً در سده پنجم میلادی تألیف شده است. در شرق ایران، نام Rostama به خط براهمی بر یک مهر سده ششمی نقش بسته، و نیز بر چند کتیبه سند علیا. سیمزویلیامز توجه داده است که این صورت‌ها نشان‌دهنده وجود -ō- در هجای نخست هستند، نه -u-، و این خود برای تردید در نظراتی همچون نظر گرشویچ (-rastu-taxma*) یا ژینیو (-rusta-taxma*) کافی است. سیمزویلیامز نظر هوبشمان را، -rautas-taxma- «رودنیرو، به نیروی رود»، تأیید می‌کند، چون هم آن واج کشیده در هجای نخست را پشتیبانی می‌کند، و هم مرتبط است با نام مادر رستم، رودابه. با این حال، با ذکر گونه‌های «رُستاق» و «روستاق» و «بُستان» و «بوستان» یادآوری می‌کند که کوتاه‌شدگی هجای نخست نمونه‌های دیگری هم دارد. او در مورد صورت rwstmy در متن سغدی معروف و همچنین مذکور در متنی که یوشیدا اخیراً منتشر

بودن وی است» (اکبری مفاخر، ۱۳۹۵: ۴/ ذیل «رستم»). از این رو، بهتر می‌نماید که ساخت نام این پهلوان سکایی را در گنجینه واژگانی زبان سکایی میانه بجوییم، هرچند در متن‌های موجود از این زبان نام رستم نیامده است.

در زبان سکایی میانه واژه *rrustā* به معنی «شهریاری، پادشاهی» است (Bailey, 1979: 368)، و *mañ-* به معنی «اندیشیدن، نگران و مراقب چیزی بودن» (Ibid: 322). به نظر ما واژه مورد بحث از ستاک **rrustā-mañ* به معنی «پاینده شهریاری، مراقب و محافظ شهریاری» گرفته شده، و از حالت فاعلی مفرد آن (*rrustā-ma*) بازمانده است. بر این اساس، این نام از زبان پهلوی یا فارسی دری آغازین به زبان سغدی درآمده است، چون *-a-* پایانی افتاده، و لاحقاً صرفی *-i-* گرفته است.

همان‌گونه که از سیمزویلیامز نقل شد، واژه مورد بحث به صورت *Rostama* به خط براهمی در دو کتیبه ذکر شده است. قرائت و اشتقاق پیشنهادی ما هم خاستگاهی سکایی دارد، و می‌دانیم که این زبان در دوره میانه با خط براهمی نوشته می‌شد. ابقای واکه پایانی این نام در آن دو کتیبه، اشتقاق *rrustā-ma* را تأیید می‌کند. وجود واکه کشیده در هجای نخست اصل واژه، و *-u-* در اشتقاق پیشنهادشده قابل توجیه است، چون صورت دیگر *rrustā-* در زبان سکایی *raustā-* است (Ibid: 370). شکل *Arostrom* در ارمنی احتمالاً از *rrustu-* (حالت مفعولی ستاک مذکور) (Ibid: 367) همراه با *-ma-* (از ریشه *man-*) ساخته شده است. طبیعی است که یک نام در زبان‌های مختلف به صورت‌های متفاوت درآید؛ در مواجهه با گونه‌های متفاوت یک نام در یک زبان هم باید اختلاف گویش را، به سبب بعد زمانی و مکانی، در نظر داشت.

کتابی که در رابطه با رستم به طور خاص اهمیت دارد، کتاب *سکیران* است. این کتاب در شمار کتاب‌هایی است که ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه کرده بوده، ولی نه ترجمه او باقی مانده است و نه اصل پهلوی کتاب. تاریخ اساطیری ایران را در بر داشته است، از کیومرث تا بهمن. روایات مربوط به نقش ویژه رستم و خانواده‌اش در این کتاب از روایات شفاهی سیستان گردآوری شده بود. آزاد سرو که در اوایل سده چهارم قمری می‌زیسته، کتابی در اخبار رستم تدوین کرده بوده، و احتمالاً کتاب او ترجمه‌ای از اصل پهلوی *سکیران* بوده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳/ ذیل «رستم»؛ اکبری مفاخر، ۱۳۹۵: ۴/ ذیل «رستم»). منطقاً کسی که این روایات شفاهی کهن یا نسبتاً کهن را به خط و زبان پهلوی مکتوب کرده، زبان مبدأ و مقصد را، یعنی سکایی و پهلوی را، خوب می‌دانسته است.

به واسطه همین تحریر پهلوی سکیسران، که احتمالاً در سیستان نوشته شده بوده است، نام رستم در سده‌های نخستین اسلامی، که برابر با افول شاهنشاهی ساسانیان است، وارد طبقه جنگاوران می‌شود. سردار سپاه ایران در جنگ با اعراب رستم نام داشته است. در آن زمان اعراب هم با داستان‌های رستم آشنا بوده‌اند (همان). پس ایران ساسانی بیشتر به واسطه تحریر پهلوی سکیسران با رستم و داستان‌هایش آشنا شده است.^۱ گرچه روایات مربوط به رستم سکایی تا پیش از غلبه اعراب عمومیت و محبوبیت چندانی نداشت، و تنها با رستاخیز ادبی ایران در خراسان بزرگ با تألیف آثاری همچون شاهنامه ابوالمؤید بلخی، شاهنامه ابومنصوری، و به‌ویژه شاهنامه فردوسی رستم به اوج آوازه رسید، ولی از تحریر پهلوی سکیسران و ترجمه‌هایی که از این کتاب به فارسی دری انجام شد، از جمله ترجمه آزادسرو، نباید به سادگی گذشت. گفتیم که تلفظ واژه رستم در زبان سکایی *rrustāma* بوده، پس احتمالاً در تحریر پهلوی سکیسران این نام با املاي *𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥* نوشته شده بوده است. گونه‌های «رُستم» و «رُستم» گونه‌های گویشی این نام سکایی هستند.

در مورد این بیت معروف که چوپان پیر خطاب به رستم نوجوان درباره رخس می‌گوید:

خداوند این را ندانیم کس همی رخس رستمش خوانیم و بس

پرسش این است که چوپان پیر از کجا می‌دانسته که پهلوانی به نام رستم صاحب رخس خواهد شد؟ یک پاسخ این است که «رستم» در این بیت در اصل از *rusta* در زبان سکایی میانه ساخته شده است به معنی «سرخ» (Ibid: 367)، و چوپان پیر با گفتن *raxš ī rusta-m-š* در حقیقت گفته است: «(اسب) تیره^۲ سرخ من آن را (می‌خوانم)». پاسخ محتمل‌تر این است که چوپان پیر می‌دانسته که این اسب خاص را که هیچ‌کس توان گرفتن و سواری گرفتن از آن را ندارد فقط پهلوان گزیده‌ای می‌تواند مهار کند و سوار شود که بر آن روی ایران‌زمین را راست کند، و اکنون که آن نوجوان اسب را گرفته بود، به او می‌گوید: «... گر رستمی ...» یعنی حال که پاینده و مراقب شهریاری تو هستی، بر رخس سوار شو و اوضاع کشور را سامان ده. این بیت اشتقاق پیشنهادی ما را تأیید می‌کند. به نظر نمی‌رسد که فردوسی از معنی این نام اطلاع داشته است، از این رو، فردوسی در این بیت نیز این لقب را، که نام پهلوان بزرگ شاهنامه بود، با رعایت امانت از منبع مورد استفاده‌اش نقل کرده است؛ منبعی که اصلش به کتاب سکیسران می‌رسیده است.

از آنجا که در متون بازمانده از زبان سکایی میانه هیچ‌ذکری از رستم نیست، تنها در صورتی می‌توان قرائت و اشتقاق پیشنهادشده را پذیرفت که اصل سکایی چند واژه دیگر

مربوط به رستم هم ثابت شود. صفت «تاج‌بخش» هم به نظر ما یک واژه اصالتاً سکایی است. این صفت از مهم‌ترین صفت‌های رستم است (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳/ ذیل «رستم»). اکبری مفاخر چکیده روایات مربوط به این صفت را چنین ذکر کرده است (اکبری مفاخر، ۱۳۹۵: ۴/ ذیل «رستم»): «در باره لقب تاج‌بخش رستم در هفت لشکر فارسی آمده است که "رستم تاج افراسیاب را بر سر کیقباد گذاشت، و شاه فرمود تا او را رستم تاج‌بخش خوانند" ... همچنین رستم تاج منوچهر را بر سر کیخسرو می‌نهد و کمر فریدون را بر کمرش می‌بندد (طومار نقالی، ۵۳۸)، و در هفت لشکر گورانی ... تاج کیخسرو را بر سر لهراسب می‌گذارد». پیداست که این سه توجیه ناهماهنگ منابع جنبی شاهنامه برای واژه «تاج‌بخش» حدسیات متأخری است که بر پایه شکل ظاهری واژه بیان شده‌اند.

برای دریافت معنی درست واژه «تاج‌بخش»، نخست نگاهی به ویژگی مهم افراسیاب، دشمن بزرگ رستم، می‌اندازیم. دکتر سجاد آیدنلو در مقاله «نشانه‌های اساطیری افراسیاب در شاهنامه» ارتباط افراسیاب با خشکسالی را نشان داده است (آیدنلو، ۱۳۸۲: ۷-۱۱): «ایران‌شناسانی چون هوزینگ، مارکوارت، بنونیست، و کارنوی این نظریه را مطرح کرده‌اند که افراسیاب نماد اپوش، دیو خشکسالی، است. ... نمود انسانی افراسیاب در شاهنامه نتیجه تغییر شخصیت این موجود در عرصه اساطیر و بعد حماسه (متناسب با ویژگی‌های روایی حماسه) و هماهنگ‌سازی آن با معیارهای نسبتاً خردپذیرتر است، و این تغییر ماهیت را باید از نوع جایجایی ادبی اساطیر به شمار آورد ... میان این دو موجود اهریمنی (= ضحاک و افراسیاب)، که در روایات ایرانی به پیکر انسان درآمده‌اند، و نیز نهایتاً خود اهریمن اشتراکات و همانندی‌هایی دیده می‌شود؛ از جمله: کشتن مرد نخستین (گیومرث، جمشید و سیاوش) و گاو شگفت (اوگ‌داد، برمایه و اغریث)، کشتن پدر، دشمنی با جهان مادّی و نابودی آفریده‌های اهورایی، اقامت در غار و مغاک و ... مشترکات ضحاک ازدهافش و افراسیاب هم از نظر آشوبگری و تباهکاری، داشتن پناهگاه جادویی، و به‌ویژه همسانی‌های شخصیت‌های نابودکننده آنها (فریدون و کیخسرو) و ... به گونه‌ای است که ویژگی‌های حماسی افراسیاب را برگرفته از ضحاک و نمود دیگری از او دانسته‌اند. ... مشهورترین و پرتکرارترین ویژگی افراسیاب در پیوند با سرشت اساطیری او جنبه خشکسالی و از بین بردن آب‌هاست. در منابع پهلوی مانند بندهش ایرانی و گزیده‌های زادسپرم افراسیاب با حمله به ایران آب و باران را از زمین دور می‌کند، و بر پایه بندهش هندی و مینوی خرد رودها و دریاچه‌ها را خشک می‌کند. ... اساساً وقوع بی‌آبی و قحطی با تسلط یکی از

نمودها و موجودات اهریمنی مانند اژدها، دیو، غول، مار و ... مضمونی مکرر در اساطیر کهن هندواروپایی ... است؛ از این روی است که محققى مانند ویدنگرن داستان‌های افراسیاب و شکست نهایی او را در کنار روایاتی چون ایندره و وریتره، فریدون و ضحاک، گرشاسپ و اژدها، و ... به‌عنوان صورت‌های مختلف بنمایه خشکسالی ناشی از چیرگی اژدها، و سپس رهایی آب‌ها بر اثر پیروزی پهلوان بر آن پتیاره گزارش می‌کند. ولی در داستان حماسی آن دیو یا اژدها به‌دلیل تغییرات و جابجایی اساطیر به شکل پادشاهی بیگانه و ستمگر درمی‌آید.»

حال که افراسیاب نمود دیو خشکسالی است، هم‌اورد این دیو فعال کیست؟ آرش^۳ در پادشاهی منوچهر در پیکار با افراسیاب و خشکسالی ناشی از حمله او به ایران جان باخت، و جالب اینکه بر اساس شاهنامه رستم در زمان منوچهر زاده شد. در حقیقت، رستم جانشین آرش شد برای جنگیدن با افراسیاب به‌منظور باران‌آوری.

مرحوم مهرداد بهار رستم را با ایندره ودایی مرتبط دانسته بود، ولی این نظر را خالقی مطلق به‌درستی رد کرد (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳/ ذیل «رستم»). دکتر بدرالزمان قریب نظر دیویدسون را مبنی بر مرتبط بودن رستم با اپام نیات تأیید کرده است (قریب، ۱۳۷۷: ۲۴۰-۲۴۱)، ولی این نظر گرچه بهتر از نظر دکتر بهار است، درست نمی‌نماید. دکتر قریب این دلایل را برای تأیید آن ذکر کرده است (همان): «اپام نیات خدایی است که چهره چندگونه خورشید را هنگام طلوع و غروب در آب‌ها ترسیم، و همچنین فرّ یا خورنه را در آب‌ها پنهان می‌کند ... از طرف دیگر، او «دارنده اسب‌های تندرو» - *aurvat-aspa* است، و به همین دلیل رستم را که نقش برجسته‌ای در نگهداری تاج و تخت کیانی دارد، به‌نوعی با فرّ پیوند داده‌اند ... در شاهنامه شباهت‌ها و همانندی‌های بین رستم و خورشید، که یکی از نمادهای اپام نیات است، دیده می‌شود:

همی گفت هر کس که این رستم است و یا آفتاب سپیده‌دم است

از طرف دیگر، رستم صاحب اسبی است به نام رخس به معنی «درخشان».

پیوند رستم با خورشید، و نقش برجسته او در نگهداری تاج و تخت کیانی درست است، ولی اپام نیات تنها ایزدی نیست که با خورشید و اسب مرتبط است، و این ایزد شخصیت جنگی برجسته‌ای ندارد که بتوان آن را با رستم سنجد؛ همچنین، رستم را به‌تنهایی نباید در نظر گرفت؛ او پسر زال است، ولی اپام نیات پیوندی با زروان ندارد.

از نظر ما رستم شخصیتی حماسی در پیوند با ایزد میثره، یا بهتر بگوییم، در پیوند با مهر در آیین مهرپرستی است. دلایلی برای اثبات درستی این نظر وجود دارد، از جمله اینکه مهر پیوندی تنگاتنگ با خورشید دارد. در خصوص «آفتاب سپیده‌دم» این بیت مطلب جالبی در رساله بندهش شایان ذکر است (بهار، ۱۳۸۰: ۱۵۱): «این را نیز گوید که فره فریدون در دریای فراخکرد به نی نُن نشست. و درگا به جادویی گاوی آنجا رها کرد. ... فره به گاو شد. گاو را آورد، شیر دوشید، به سه پسری که او را بود داد. ... فره به پسران نه، بلکه به فرانک شد. و درگا فرانک را کشتن خواست. فرانک دارای فره از تیغ پدر (رها) شدن را پیمان کرد که «نخستین فرزند را به اوش‌بام دهم». پس اوش‌بام او را از پدر رهایی بخشید. نخستین فرزند، کی‌اپویه زاده شد؛ به اوش‌بام داده شد. اینک با اوش‌بام است، و همکار اوش‌بام در (دوران) آمیزگی شد». اوش‌بام ایزدی کم‌اهمیت است در پیوند با سپیده‌دم. با توجه به اینکه فریدون خود یک شخصیت مهم در اساطیر مهرپرستی است، بی‌گمان منظور از ایزدی که فرانک با او «پیمان کرد»، و منظور از «آفتاب سپیده‌دم» در بیت مذکور خدای مهر است. گواه دیگر در آغاز بند ۱۳ مهریشت آمده است (Gershevitch, 1967: 78-79): «کسی که (= میثره) نخستین ایزد مینوی است که به آن‌سوی هرا نزدیک می‌شود، پیشاپیش خورشید نامیرای تیزاسب، ...».

برای اینکه زیاد از بحث اصلی مان، صفت «تاج‌بخش»، دور نیفتیم، برای نشان دادن دیگر ارتباط رستم با مهر به آن می‌پردازیم. گرچه در بند ۱۰۹ مهریشت ایزد مهر بخشنده و ستاننده شهریاری معرفی شده، و صفت مورد بحث را می‌توان در این راستا تعبیر و تفسیر کرد، ولی از یک سو در بند ۶۱ همین یشت به باران‌آوری مهر اشاره شده، و یکی از مهم‌ترین کارهای مهر در میتراایسم هم باران‌آوری است (ورمازرون، ۱۳۸۷: ۱۰۳-۱۰۷)، و از سوی دیگر دشمن او افراسیاب است که نماد خشکسالی است، و منطقاً باید رستم با شکست او آب‌ها را آزاد کند. تاج‌بخش را باید در این مفهوم تفسیر کرد. در زبان سکایی میانه واژه ttāja را داریم به معنی «آب، رود»، و -baṣṣ* برابر با -vaxš اوستایی به معنی «بیرون ریختن (آب و ...)» (Bailey, 1979: 125, 273). پس قرائت اصلی **𐬔𐬀𐬌𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀** -ttāja-baṣṣ*، و معنی آن «جاری‌کننده آب، رهاکننده آب» است.^۴ این واژه سکایی را به اشتباه ترکیبی از «تاج: دیهیم» و «بخش: بخشیدن» برشمرده‌اند.

زال را بدرستی تجسمی از خدای زمان، زروان، دانسته‌اند (مختاری، ۱۳۶۹: ۱۹۱-۱۹۸)، ایزد مهر نیز با زروان ارتباط نزدیکی دارد. خدای زروان در میتراایسم یک شخصیت مهم

است. مارتین ورمازرون یک بخش از کتاب *آیین میترا* را به این موضوع اختصاص داده است (ورمازرون، ۱۳۸۷: ۱۴۱-۱۵۵).

رستم در عین ویژگی‌های خوب پرشمارش، به ویژگی‌های بدی هم متصف است. مثلاً رفتار خشن او با سودابه که او را با خنجر به دو نیم کرد؛ یا فرمان به طوس مبنی بر کشتن سرخه، پسر افراسیاب، به کین سیاوش، هرچند سرخه مشارکت یا حتی موافقت در این قتل نداشت؛ و زودرنجی او که سبب شد سیاوش را در جنگ تنها بگذارد (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳/ ذیل «رستم»). در بند ۲۹ مهریشت به صراحت آمده است که میثره هم خوب است و هم بد، و صلح و جنگ از اوست. نکته دیگر اینکه رستم به یک ضربه تیغ فرزند نژاده‌ای چون سهراب را کشت؛ یکی از رجزخوانی‌های ایزد میثره (بند ۱۱۰ مهریشت) هم این است که «فرزند نژاده چه کسی را به یک ضربه بکشم؟» (Gershevitch, 1967: 129). میثره محروم‌کننده از پادشاهی هم هست (بند ۱۱۱ مهریشت)، و رستم اسفندیار را از پادشاهی محروم کرد.

ایزد مهر یک ایزد جنگاور است، و این ویژگی او بسیار برجسته و نمایان است. مهریشت درباره ابزار جنگی او و تعقیب مهردروجان و کشتن آنهاست. او سرکوب‌کننده دیوان، تنبیه‌کننده مهردروجان، و همیستار پریان است،^۵ و اگر به او دروغ گفته نشود قدرت برتر به کشور می‌دهد (بند ۲۶)؛ راست‌ترین راه را و فرّه را و پیروزی را از کشور معاند برمی‌گیرد، آنان را تعقیب می‌کند و ده‌هزار ضربه به آنها وارد می‌کند (بند ۲۷)، جنگ را به راه می‌اندازد، در جنگ مقام می‌کند، صفوف دشمن را می‌شکند، همه کران‌های سپاه دشمن را آشفته می‌کند، قلب سپاه خونخوار به لرزه درمی‌آید (بند ۳۶)، سرهای مهردروجان را از تن می‌پراند (بند ۳۷)، اقامتگاه‌های ستمگرانی که درستکاران را می‌کشند و گاوها را به راه گردآلود اسارت می‌برند ویران می‌کند (بند ۳۸)؛ مهر شِکوه ستمدیدگان را می‌شنود و صدها و هزاران از ستمگران را قلع و قمع می‌کند (بندهای ۴۲-۴۳)، به هنگام خشم پراوازه‌اش اسب سم‌پهن به سپاه دشمن خونخوار می‌تازاند و دستان بدکاران را از پشت می‌بندد و چشمانشان را تاریک می‌کند و گوش‌هایشان را ناشنوا؛ آنگاه نمی‌تواند قدم از قدم بردارند، و قدرت جنگ ندارند (بندهای ۴۷-۴۸)؛ اگر مرد بدکنشی شتابان پیش تازد، مهر او را می‌کشد، خواه در صف بجنگد، خواه یکه‌تاز^۶ (بند ۵۲)؛ نگهبان و مراقب همه آفریدگان است (بند ۵۴)، نگهبان همیشه‌بیدار بسیار مراقب، پاسبان مبارزطلب نیرومند است (بند ۶۲)، نیرو و فرّه به مهردروج نمی‌دهد (۶۳)، چابک‌ترین چابکان، صادق‌ترین صادقان،

نیرومندترین نیرومندان، زبان‌آورترین زبان‌آوران است (بند ۶۵)، رییس کشور با دست‌های به نیاز درازشده او را به یاری می‌خواند (بند ۸۳)، شیکوه درویش راست‌کیش و مستمند مظلوم به روشنایی‌های برین، به گرداگرد زمین، به هفت کشور می‌رسد، و مهر به یاری او می‌رود و خانه ستمگر را ویران می‌کند (بندهای ۸۴-۸۷)؛ سرایندگان یشت از میثره می‌خواهند که در هر دو زندگانی^۷ — و باز تأکید می‌کند: هر دو، زندگانی استومند و زندگانی مینوی — آنان را از مرگ و خشم، دو دارنده بدی، بپاید؛ از سپاهیان دارندگان بدی که درفش وحشت‌انگیز می‌افرازند (بند ۹۳)؛ گرز زرین صدگره و صدتیغه دارد (بند ۹۶)، و اهریمن و خشم و بوشاسب، و همه دیوان مرئی و نامرئی^۸ را ترس می‌گیرد (بند ۹۷)، میثره اسب و سوار دشمن را با هم می‌کشد^۹ (بند ۱۰۱)، در گردونه میثره هزار کمان خوش‌ساخت، هزار تیر زرین تیغ، هزار نیزه تیزتیغه، هزار تبرزین دوتیغه پولادین، هزار کارد دولبه، هزار گرز آهنین خوش‌ساخت، گرز زیبای آسان‌چرخنده صد گره صدتیغه که قوی‌ترین و پیروزمندترین سلاح است^{۱۰} وجود دارد (بندهای ۱۲۸-۱۳۲).

پس از مطالبی که در مورد اشتراکات رستم و مهر آمد، ذکر یک نکته زبانی و اسطوره‌ای قطعیت بیشتری به مطالب گفته‌شده می‌بخشد. این نکته درباره تن‌پوش جنگی رستم، ملقب به «ببر بیان» است. در بندهای ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ مهریشت (Ibid: 82-85) می‌خوانیم: «... به عقب برمی‌گردد نیزه‌ای که آن را دشمن میثره می‌افکند، به سبب مانتره‌های بدی که دشمن میثره به کار می‌برد. حتی اگر او (= دشمن میثره) [نیزه را با] پرتابی خوب بیندازد، حتی اگر به تنی رسد، او را زخم نمی‌زنند، به سبب مانتره‌های بدی که دشمن میثره به کار می‌برد؛ باد نیزه‌ای را که دشمن میثره بیندازد دور می‌کند، به سبب مانتره‌های بدی که دشمن میثره به کار می‌برد. کسی نه با انداختن نیزه(ها)ی خوب تیزشده، نه با انداختن تیر(های) دورپرواز نمی‌زند کسی را که مهر نیرومند دارنده اندیشه پیش‌آگاه به یاری‌اش آید...». در بندهای ۳۹ و ۴۰ نیز آمده است که تیرها و نیزه‌ها و سنگ‌های فلاخن و کاردها و گرزهای مهردروجان زخم ایجاد نمی‌کند، چون مهر خشمگین و آزرده خشنود نشده است (۹۲-۹۵). رستم، سرباز مهر، از گزند سلاح‌های دشمن در امان بود، با تن‌پوشی که آن را ببر بیان خوانده‌اند. اینکه کارگر نیفتادن جنگ‌افزار دشمن به فرد مورد حمایت مهر در بیان حماسی به شکل یک تن‌پوش نموده شود عجیب نیست، عجیب است که چرا «ببر بیان»؟

محمود امیدسالار (۱۳۶۲) و جلال خالقی مطلق (۱۳۶۶-۱۳۶۷) دلایلی را که روایت‌های جانبی قدیمی درباره چرایی و چگونگی وضع این اصطلاح ذکر شده آورده‌اند.

بهترین پژوهش در این مورد را سجاد آیدنلو انجام داده است. او ابیات کلیدی شاهنامه در این خصوص را گردآوری کرده، الحاقی بودن روایت ۴۱۴بیتی کشته شدن ببر بیان به دست رستم در پادشاهی منوچهر را یادآوری کرده، و گفته است (آیدنلو، ۱۳۷۸: ۶): «الحاقی بودن داستان، و گفتار شاهنامه، پندار "از پوست ببر بودن جامه و هر گمان دیگری درباره چستی آن را" از بین می‌برد، زیرا که فردوسی با صراحت تمام می‌فرماید: یکی جامه دارد ز چرم پلنگ، و بی‌هیچ ابهامی جامه جنگی رستم را از چرم پلنگ می‌خواند». آیا منظور از پلنگ همان دد معروف است؟ لزوماً نه. چرا؟ چون اولاً این تن‌پوش یک پوشش خاص است که تن‌پهلوان را از زخم تیغ و نیزه دشمن در امان نگه می‌دارد (همان: ۹)، و از خفتان و جوشن بهتر است؛ چرم پلنگ به‌هیچ‌وجه چنین قدرتی ندارد. ثانیاً، دیگران هم می‌توانسته‌اند تن‌پوشی از چرم پلنگ برای خود فراهم کنند، کما اینکه کیومرث و سیامک و گرشاسب کرده بودند، ولی هیچ‌یک زخم‌ناپذیر نشدند. نکته جالب دیگری که دکتر آیدنلو اشاره کرده این است که در شاهنامه سخن از «خیمه‌های پلنگ» رفته است. ابیات اینها هستند (همان: ۸):

- سراپرده از دیبه رنگ‌رنگ
- بدوی اندرون خیمه‌های پلنگ
- بگوکان سراپرده هفت‌رنگ
- بدو اندرون خیمه‌های پلنگ
- به پرده درون خیمه‌های پلنگ
- بر آیین سالار ترکان پشنگ

در دو بیت نخست «دیبه رنگ‌رنگ» و «سراپرده هفت‌رنگ» با «خیمه‌های پلنگ» متناظر هستند، و «رنگ‌رنگ» «هفت‌رنگ» و «پلنگ» بر رنگ و نقش دلالت دارند. «پلنگ» در اینجا و همه ابیات مربوط به جامه شگفت رستم معنی «خالدار، خال‌خال» دارد. اکنون پرسش این است که خالدار بودن آن چرم چه ربطی به زخم‌ناپذیری دارد؟ پاسخ این است که ربطی ندارد، و فقط رنگ آن چرم را نموده است، هرچند که پلنگینه‌پوشی پهلوانان یک بنمایه کهن است.^{۱۱} زخم‌ناپذیری آن مربوط به اصطلاحی است که به «ببر بیان» معروف است.

گفتیم که روایات شفاهی قومی و محلی سکاها، شاید در سده پنجم میلادی، به زبان و خط پهلوی در قالب کتابی به نام سکیسران مکتوب شد. این کار را فرد یا افرادی که به زبان سکایی و پهلوی، هر دو، آشنا بودند انجام داده‌اند. روایات مربوط به رستم عمدتاً از ترجمه فارسی این کتاب به منابع بعد از جمله شاهنامه ابومنصوری رسیده، و فردوسی آن را به نظم کشیده است. در تحریر پهلوی سکیسران اصطلاح **سک** **سک** برای رزم‌جامه ویژه رستم به

کار رفته بوده است، گاه با املای **بج** که رنگ و نقش آن را معرفی می‌کرده است. مؤلف کتاب اشتباهی مرتکب نشد، این مترجمان متن به فارسی دری بودند که با اشتباهشان معمایی چندصدساله را ایجاد کردند. نام این رزم‌جامه در زبان سکایی ***bi-jar biyāna** بوده، به معنی «مرز/ مانع گذرنکردنی»، و مؤلف همین را به خط پهلوی نوشت. مترجمان آن را به اشتباه **babr bayān** خواندند، و همین قرائت وارد منابع مورد استفاده فردوسی شد، و فردوسی نیز با امانتداری همان را آورده است. از همان زمان گمانه‌زنی و داستان‌پردازی برای توجیه این قرائت اشتباه آغاز شد. این اصطلاح از سه بخش **bi-** «بی، بدون» (Bailey, 1979: 279)، **-jar** «رفتن، گذر کردن» (Ibid: 109)،^{۱۲} و **biyāna** «مرز» (Ibid: 308) یا **biyana** «مانع، راه‌بند» (Ibid: 285) ساخته شده است.

در مهریشت «باد» سلاح‌ها را از میثره دور می‌کند، و عنایت میثره پرستندگان را از زخم جنگ‌افزار مهردروجان دور می‌کند، ولی در حماسه این رویین‌تنی به شکل تن‌پوشی خالدار نمادینه شده است.^{۱۳} به این دلیل است که این رزم‌جامه از خفتان و زره هم برتر است. درباره املای **بج** هم باید گفت که مؤلف به‌درستی **palaijā** سکایی به معنی «خالدار» (Ibid: 220) را به **palang** برگرداند، ولی این واژه فقط رنگ آن رزم‌جامه را نشان می‌دهد، نه ویژگی فراطبیعی زخم‌ناپذیری آن را.

در پایان، ذکر این نکته هم لازم است که رستم در موقع لزوم نیرنگ می‌زده است؛ نمونه‌های بارز این کار را در هنگام به خطر افتادن جان‌ش در برابر اکوان دیو و سهراب و اسفندیار می‌بینیم. گرچه برخی این ویژگی رستم را یک رذیله برشمرده‌اند (دیویس، ۱۳۹۷)، ولی با تعمق بیشتر در این موضوع می‌توان آن را توجیه کرد. گفتیم که رستم نماینده یا نمود زمینی ایزد مهر است. ایزد مهر نافرینتی که نیرومندترین و دلیرترین و مسلح‌ترین و پیروزمندترین ایزدان است و خواب ندارد، وقتی از اسطوره به حماسه می‌رود و در قالب یک انسان ظاهر می‌شود، چون برای نگه داشتن ویژگی‌های اصلی ایزدیش با تنگناهای انسانی روبه‌رو می‌شود، خواه‌ناخواه تغییراتی می‌پذیرد؛ مثلاً دیدیم که کاری را که ایزد باد برای ایزد مهر انجام می‌دهد، اکنون رزم‌جامه رستم برایش می‌کند. رستم یک انسان است، همچون دیگر انسان‌ها می‌خوابد، اکوان دیو در خواب بر او دست می‌یابد و جان‌ش در خطر است؛ رستم پیر می‌شود، نیرویش می‌کاهد، در برابر یل جوانی که پسر خود اوست شکست می‌خورد؛ در برابر پهلوان رویین‌تن مقدسی شکست می‌خورد؛ شغاد او را فریب می‌دهد و به مرگ می‌کشاندش؛ با این حال، رستم باید ویژگی شکست‌ناپذیری و نافرینتی

بودن خود را حفظ کند، و تنها راه آن نیرنگ است. رستم هنگامی به نیرنگ دست می‌یازد که هیچ چاره دیگری ندارد، پس این نه از روی ترس و ضعف، بلکه از روی رندی است، و این یک ویژگی مثبت است.

۳. نتیجه‌گیری

سکاها روایت‌های شفاهی کهن و ریشه‌داری درباره شخصیت‌های اساطیری و حماسی قوم خود، به‌ویژه رستم، داشته‌اند. این روایات سرانجام به زبان و خط پهلوی کتابی مکتوب شد، و حاصل آن شد کتابی به نام سکیسران. فرد یا افرادی که این خدمت ماندگار را انجام داده‌اند، به هر دو زبان مبدأ و مقصد، سکایی و فارسی میانه، تسلط داشته‌اند. در هنگام نوشتن این روایات شفاهی طبیعتاً واژه‌هایی از زبان سکایی وارد متن شد؛ به دیگر سخن، متن دربردارندهٔ وامواژه‌هایی چند از زبان مبدأ بود. برخی از این وامواژه‌ها مربوط به رستم است. خود نام این پهلوان یک واژه سکایی است به معنی «نگران و مراقب شهریاری». همچنین «تاج» در صفت «تاج‌بخش» نه به معنی تاج شاهی، بلکه واژه‌ای سکایی است به معنی «آب، رود»، و «بخش» در اصل همان *bašš- سکایی است به معنی «بیرون ریختن (آب)». از این رو، این صفت بر چیرگی رستم بر افراسیاب در بندکنندهٔ آب‌ها دلالت دارد.

در مورد رزم‌جامهٔ معروف رستم که «ببر بیان» خوانده شده است، نشان دادیم که این اصطلاح عجیب ناشی از قرائت نادرست مترجم متن پهلوی سکیسران به فارسی دری است. کاتب متن پهلوی این کتاب اصطلاحی از زبان سکایی را به خط پهلوی نوشت، و بعدها چون مترجم متن پهلوی نتوانست آن را درست بخواند، قرائت بی‌پایهٔ «ببر بیان» را ارائه داد. آن اصطلاح سکایی مفهوم «مرز/ مانع گذرناپذیر» داشت. این همان مفهومی است که در مهریشت هم آمده است، آنجا که می‌گوید باد نمی‌گذارد سلاحی به مهر برخورد کند، و آنجا که می‌گوید سلاحی که از جانب دشمن مهر به سوی پرستندهٔ مهر روانه شود، به او آسیبی نمی‌رساند، چون در حمایت مهر است. این مطلب اساطیری در حماسه به صورت جامه‌ای خالدار بر تن رستم بیان شده است.

در کتاب‌ها و مقالات مختلف اشاراتی به مهرپرست بودن رستم شده است، ولی این مطلب با دلایل فرامتنی به اثبات نرسیده بود. با ذکر ویژگی‌هایی از رستم، نشان دادیم که او اشتراکات مهم و پرشماری با ایزد میثرا دارد. او در هنگام تولد به همان سختی‌ای از مادر جدا می‌شود که مهر از سنگ، که همان آسمان است. در حقیقت، رستم نمایندهٔ مهر بر زمین

آوانویسی:

«bun ī āsmān [ī] pad star pāyag dāšt, az ānōh frōd ō tuhīgīh āhixt ī harw dōwān padīš. bunišn ī rōšnān ud tārān ud giyāg ī ardīg kē-š tazišn ī harw dōwān padīš.»

بخش نخست عبارت را می‌توان چنین ترجمه کرد:

«[اهریمن] بن (= ته) آسمان را که پایه به ستاره [پایه] داشت، از آنجا به تهیگی (= خلأ، مرز

دو قلمرو روشنی و تاریکی) فروکشید، ...»

بحث بر سر بخش دوم این عبارت است، که با «**بُن**» آغاز می‌شود. انکلساریا واژه مذکور را *nērōg* خوانده، و چنین ترجمه کرده است (Ibid: LXIX): «... که خاستگاه نیروی ستارگان و سیارات، و میدان جنگی بود که شتاب هر دو در آن بود.»

این ترجمه چند اشکال دارد. یکی این که قرائت *nērōg* را نه صورت خطی واژه تأیید می‌کند، و نه مفهوم منطقی جمله. چرا باید بپذیریم که مرز دو قلمرو روشنی و تاریکی «خاستگاه نیروی ستارگان و سیارات» است؟ دوم اینکه منظور از *rōšnān ud tārān* آفریدگان خداوندان روشنی و تاریکی است، و نه صرفاً ستارگان و سیارات. سوم اینکه معنی «شتاب» برای *tazišn* مناسب نیست. چهارم اینکه ضمیر متصلی که پیش از واژه اخیر آمده، ترجمه نشده است.

دکتر راشد محصل با ارائه قرائت *andarag* چنین ترجمه کرده است (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۶ و ۱۶۷): «... که میان جایگاه روشنان (= آفریدگان اورمزد) و تاران (= آفریدگان اهریمن) و جای نبرد (بود) و تازش هر دو در آن (بود).» همه نسخه‌ها واژه را به صورت «**بُن**» ضبط کرده‌اند، و تصحیح آن به «**بُن**» بعید به نظر می‌رسد. در این ترجمه نیز ضمیر متصلی که پیش از واژه *tazišn* آمده، ترجمه نشده است. افزون بر این، *andarag* مفهوم «درون» را می‌رساند، و بر «بین» دلالت نمی‌کند.

ژینیو و تفضلی نیز قرائت توأم با تصحیح *bērōn*⁺ را برای این واژه پیش نهاده‌اند، با این ترجمه (Gignoux and Tafazzoli 1993: 34-35): «... که خارج از اساس (منطقه) روشنان و ... تاران، و مکان جنگ که هجوم هر دو در آن [بود].» دو ایراد نپذیرفتنی بودن تصحیح، و ترجمه نشدن آن ضمیر متصل بر این قرائت و ترجمه نیز وارد است.

در اسطوره آفرینش از دیدگاه دین زردشتی، سه قلمرو یا سه اصل یا سه بنشت مشخص است: روشنایی، تاریکی، و فضای میان این دو. واژه مورد بحث، که یک واژه تک‌آمد است، بر بنشت سوم دلالت دارد. این بنشت سوم، فضایی است جدا و عاری از تأثیر دو بنشت دیگر. اهریمن از بنشت خود فرا می‌رود، به بنشت میانی درمی‌آید، و آسمان را و در نتیجه زمین را از بنشت روشنی به بنشت میانی فرو می‌کشد. در حقیقت، اهریمن مرز را شکست و به منطقه ممنوعه وارد شد. با این پیش‌زمینه، می‌توان واژه را *wir(r)aw* خواند، و آن را ساخته‌شده از

پیشوند *vi-* و ریشه **rab-* «رفتن» دانست، با معنی تحت‌اللفظ «جدا از رفتن» و مفهوم «ممنوعه». این پیشوند همراه با صورت واداری این ریشه در گویش‌های شغنی و سریکلی معنای «متوقف کردن» دارد (Cheung, 2007: 184).

kē در *𐭠𐭣𐭥* را باید که بیان نتیجه عمل دانست، چون ضمیر متصلی که به آن چسبیده است به عمل فروکشیده شدن آسمان برمی‌گردد. بر این اساس، ترجمه بند چنین است: «[اهریمن] بن آسمان را — [که] پایه به ستاره داشت — از آنجا به تهیگی — که بنشت ممنوعه روشنان و تاران [بود] و مکان نبرد — فروکشید، که نتیجه‌اش نفوذ هر دو به آن (= تهیگی) [بود]». ۱۳. تنها جایی که رستم به‌رغم پوشیدن این رزم‌جامه آسیب می‌بیند، و تیر از آن می‌گذرد و تن رستم را زخمی می‌کند، نبرد او با اسفندیار است. دلیل این امر این است که تیرها را نه یک مهردروج یا یک دیوصفت، بلکه یک دیندار درستکار انداخته بود، با مانتره‌هایی نیک. این جنگ از یک نظر جنگ رویین‌تن زردشتی با رویین‌تن مهرپرست است. از دیگر نشانه‌های مهرپرستی رستم و خانواده‌اش دو مورد در همین جنگ بیان شده است. یکی آنجا که رستم پس از درمانگری سیمرخ اسفندیار را به رزم می‌خواند. اسفندیار به پشتون می‌گوید (شاهنامه، ۱۳۷۵: ۴۰۶/۵):

شنیدم که دستان جادوپرست به هنگام یازد به خورشید دست

شاید زال نمودی از مرحله «پیر» در آیین میتراپیسم باشد. دیگری آن گاه که رستم پس از کوشش بیهوده برای منصرف کردن اسفندیار از جنگ، تیر گز را به کمان نهاده، و با خدای خود نجوا می‌کند (همان: ۴۱۱):

همی گفت کای پاک‌دادار هور فزاینده دانش و فر و زور

نام بردن رستم از خورشید و ماه به هنگام نیایش در شاهنامه زیاد است.

کتاب‌نامه

- آیدنلو، سجاد (۱۳۷۸). «رویکردی دیگر به "ببر بیان" در شاهنامه»، نامه پارسی، س ۴، ش ۴، صص ۵-۱۷.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۲). «نشانه‌های سرشت اساطیری افراسیاب در شاهنامه»، پژوهش‌های ادبی، شماره ۲، صص ۷-۳۶.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۵). «رستم»، دانشنامه فرهنگ مردم ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۴، تهران: دائرةالمعارف بزرگ زبان فارسی.
- امیدسالار، محمود (۱۳۶۲). «ببر بیان»، ایران‌نامه، شماره ۳، صص ۴۴۷-۴۵۸.

- بهار، مهرداد (۱۳۴۵). *واژه‌نامه بندهش*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بهار، مهرداد (گزارنده). (۱۳۸۰). *بندهش*، ج ۲، تهران: توس.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۶۶). «ببر بیان (رویین تنی و گونه‌های آن) ۱»، *ایران‌نامه*، شماره ۲۲، صص ۲۰۰-۲۲۷.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۶۷). «ببر بیان (رویین تنی و گونه‌های آن) ۲»، *ایران‌نامه*، شماره ۲۳، صص ۳۸۲-۴۱۶.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸). «رستم»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دیویس، دیک (۱۳۹۷). «رستم دستان»، *پاژ*، ترجمه مسعود جعفری جزی، شماره ۳۰، صص ۳۳-۵۲.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۵). *وزیدگیهای زادسپرم*، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۵۵). «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*، س ۱۲، ش ۲، صص ۱۶۱-۱۹۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۵، کالیفرنیا، انتشارات مزدا، ۱۳۷۵.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۷). «پژوهشی پیرامون روایت سغدی داستان رستم»، *مهر و داد و بهار (یادنامه استاد دکتر مهرداد بهار)*، به کوشش امیرکاوس بالازاده، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص ۲۳۳-۲۶۲.
- مختاری، محمد (۱۳۶۹). *اسطوره زال (تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی)*، تهران: آگه.
- نظری فارسانی، محسن (۱۳۹۷). *هفت متن کوتاه پهلوی*، تهران: فروهر.
- ورمازرون، مارتین (۱۳۸۷). *آیین میترا*، ترجمه بزرگ نادرزاد، ج ۷، تهران: چشمه.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۹). «تاریخ روایی ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، جلد ۳، بخش ۱، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، صص ۴۵۳-۵۸۷.

- Anklesaria, Behramgore Tehmuras (1964). *Vichūtakīhā-i Zātsparam*, with text and introduction, Bombay.
- Bailey, Harold W. (1979). *Dictionary of Khotan Saka*, London: Cambridge.
- Cheung, Johnny, (2007) *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden, Boston.
- Dhabhar, Bamanji Nusservanji. (1927). *Zand-i Khūrtak Avistāk*, The Trustees of the Parsee Punchayet Funds and Properties, Bombay.
- Gershevitch, Ilya. (1967). *The Avestan hymn to Mithra* (University of Cambridge Oriental Publications, 4), Cambridge University Press.
- Gignoux, Ph. and Tafazzoli, A. (1993). *Anthologie de Zādspram*, association pour l'avancement des études iraniennes Paris.

رستم، سرباز مهر ۲۱۳

- Pakzad, Fazlollah. (2005). *Bundahišn. Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Band I. Kritische Edition (Centre for the Great Islamic Encyclopaedia; Ancient Iranian Studies Series, 2), Tehran.
- Sims-Williams, Nicholas and Ursula Sims-Williams. (2015). "Rustam and his *zīn-i palang*." In: *From Aṣl to Zā'id: Essays in Honour of Éva M. Jeremiaś*, ed. I. Szánto. Piliscsaba: Avicenna Institute of Middle Eastern Studies, pp. 249-58.
- Unvala, J. M. 1923. "draxt-i-asurik", *Bulletin of the School of Oriental Studies*, University of London, Vol. 2, No. 4, 637-678.